



نشریه اجتماعی، فرهنگی، سیاسی سلامون
شماره سوم، بهار ۱۴۰۰

۳۵ دقیقه بهاری با ما



زنان به دنبال بازیابی جایگاه و اقتدار



آیا شبیه مردها بودن یا دور شدن از
لطافت زنانگی پاسخ است؟!

سکون سکوت هراسناک!

داستان مطالبات مطالبه نشده

۱ اول سخن

۲ آدرس عید بی نشان

۲ قلب؛ زاده عشق

۶ گوش، همراه همیشگی

۷ ماجرای مرموز تاریکی

۸ تابوی بهداشت

۸

شماره سوم نشریه اجتماعی،
فرهنگی، سیاسی دانشکده بهداشت،
علوم پزشکی مشهد.

بهار ۱۴۰۰

صاحب امتیاز: بسیج دانشجویی

مدیر مسئول: فاطمه طیبی

سردبیری: الهه صالحی، مطهره ظفری

تحریریه: مبینا رفیعی، مریم آسیایی، الهه

صالحی، فاطمه طیبی، مهدیه خزاعی،

عطیه یوسفیان، زهرا کوثری، فاطمه

دماوندی، مطهره ظفری، نسترن دیوانداری،

ریحانه چرخ، مهندس سدید، فاطمه

یعقوبی و ریحانه زنگی.

طراحی لوگو: نفیسه سلیمی

ویراستار: الهه صالحی

صفحه آرایی: فائزه ناصری فرد

از تمام علاقه‌مندان به حوزه رسانه

و نشریات دعوت می‌شود، آمادگی و

علاقمندی خود را از طریق آیدی زیر با ما

در میان بگذارند:

@adm_mesbah



توضیحات: سلاموفن، نشریه‌ای که نام آن برگرفته از سه رشته اصلی بهداشت است؛
مخفف سلامتی، ایمنی و محیط و نماد آن تجلی تمام این اسامیست.
پسوند دارویی آن شالوده‌ای از خلاقیت هیئت تحریریه بود، برای آنکه بیش
از پیش نشان دهیم این نشریه قرار است اوضاع را بهبود ببخشد، اگر چه
گاهی ممکن است مزه تلخ آن مزاقمان را آزرده کند.

۲ دقیقه



مطهره ظفری
مهندسی بهداشت محیط



اول سخن

سلام سلام!

حالتان خوب است؟ برقرارید؟ سر کیف هستید؟
امیدوارم که باشید.

اول از همه جا دارد از طرف تمام بچه‌های نشریه سال نو
را خدمتان تبریک بگویم.

انشاءالله سال ۱۴۰۰ نه ببخشید! سال ۱۴۰۰ سالی پر از
خیر و برکت، خوشبختی و موفقیت باشد برایتان.

البته شما خودتان بهتر از همه می‌دانید خوشبختی
حاصل دید شما به زندگی است، اگر شما بهترین
امکانات و بهترین افراد را کنار خودتان داشته باشید، تا
نوع نگاهتان به زندگی مثبت نباشد هیچ چیز به کامتان
خوش نخواهد آمد.

پس بیاید سال جدید را روی طرز فکر و انرژی درونی
خودمان کار کنیم، سعی کنیم خودمان از درون باعث حال
خوب خود شویم و منتظر هیچ کسی برای این خوب
شدن حال و موفقیت نباشیم.

سخت‌تر برای آرزوهایمان بجنگیم و محکم‌تر بایستیم؛

چون ما لیاقت بهترین چیزی که دوستش داریم و قبولش
داریم را داریم، نه لیاقت بهترین از نظر بقیه را.

هیچکس در دل ما نیست که بداند دل ما برای چه چیزی
قنچ می‌رود و چه می‌خواهیم که به آن برسیم. پس به
خودمان قول بدهیم بهترین خودمان باشیم.

با آدم‌های اطرافمان مهربانتر باشیم، سعی کنیم هم را
درک کنیم و قبل قضاوت هر کسی خودمان را جای او
بگذاریم و در این دوره که فشار اقتصادی هم درد دیگری
بر ما متحمل شده، کمی دل رحم تر باشیم و با محبت
تر.

باید این را بدانیم، این ما هستیم که محبت را گسترش
می‌دهیم ما جزء کوچکی از یک جامعه بزرگتر هستیم و
می‌توانیم محبت را حتی با کوچکترین کارها رواج دهیم.
در آخر برایتان آرزو می‌کنم بنده خوبی برای خدای
خودتان باشید،

همان طور که پدر و مادر، ما را بزرگ کرده‌اند و از ما
انتظارهایی دارند، خدا هم که ما را خلق کرده است،
انتظار محبت و شکرگذاری نعمت‌هایش را از ما دارد.
انشاءالله که به بهترین صورت بتوانیم محبت‌های خدا را
جبران کنیم.

از دل تا قلم

مبینا رفیعی
بهداشت عمومی



۳ دقیقه

قلب؛ زاده عشق

درافسانه‌های یونانی آمده، آدمیان سه جنس بودند و هر سه جنس چهار دست و چهار پا داشتند، گویی دو آدم را برهم چسبانیده بودند، آدمیانی گستاخ و طغیانگر که به فرمان زئوس، خدای خدایان، از وسط به دو نیم شدند و تا امروز این انسان‌های نصفه و نیمه در هر قدم در جستجوی نقص خویش اند. نقصی که آن را «عشق» می‌نامند. عشق، داستانی که با آفرینش آغاز شد و تحسین مخلوق. داستانی به قدمت خلق خاک و دمیدن نفس بزرگترین معشوق در کالبد خاکی پنبه. عشق نهالی که نطفه اش در قلب کاشته می‌شود و برگهایش بر چشمان آدمی سایه می‌اندازد، شکوفه‌اش گونه‌اش را گلگون می‌کند و میوه‌اش نغمه آهنگین کلامش می‌شود. عشق از آدم قلب می‌سازد و چقدر قلب‌های عاشق، آدم‌ترند. برای قلب شدن باید دل به راه سپرد، راهی پراز نیاز و تمنا، تمنای بریدن، ندیدن، رفتن، جان سپردن و گذر از این افعال و کردار چنان سخت است که گاه گوهر وجود آدمی را به اسارت تباهی و پوچی درمی‌آورد و در دام افتادن در هرگام از این مسیر باتلاق‌گونه، از شمار نفس‌های انسان دو چندان می‌کاهد و جزء پنبه‌اش را کدر می‌کند و کار به جایی می‌رسد که ریشه آدمی سست می‌شود و در چنگ اربوس، الهه تاریک، اسیر می‌شود. آدمی را بیش از آدمیت، عشق لازم است. عشق نه بهانه‌ای برای زندگی، نه راهگشای آن، که عشق معنای حقیقی زندگی است. معمار هستی، تار و پود جهان‌ش را با عشق آمیخت و شعله‌ی آن را در میان ستارگان و چشمان عاشق تقسیم کرد. او با آفرینش آغوش متعهد به قلب، در تمامی این لحظه‌ها، منتظر ادای حق عشق به وصال است..

دوره‌های ویژه‌ها

۳ دقیقه



مریم آسیایی
بهداشت عمومی



نشانی عید بی نشان

دوباره نزدیک عید شد، اما چرا چشمانم رنگ عید را نمی‌بیند؟ نفس عمیق می‌کشم ولی چرا بوی عید را حس نمی‌کنم؟ انگار عیدی که من می‌شناختم و برای رسیدنش لحظه شماری می‌کردم، جایی درون ذهن و خاطراتم باقی مانده و پا به پای من به سمت آینده حرکت نکرده است. عیدی که هر سال لحظه شماری می‌کردم برای لباس‌های نو، سفره هفت سین و حتی ماهی قرمز! ماهی قرمزی که هر سال برای انتخابش کلی ذوق داشتم و لحظه تحویل سال تمام حواسم به این بود که آیا از آب بیرون می‌پرد یا نه؟! عیدی که وقتی صدای زنگ در می‌آمد، با ذوق به استقبال مهمان‌ها می‌رفتم. اما الان جای آن ذوق را ترس اینکه «اگه مریض بود چیکار کنیم؟» گرفته است. عیدی که دیگر لبخندی درون آن نیست و جای آن لبخندها را یا اشک از دست دادن عزیزان گرفته یا ماسک.



عطیه یوسفیان
بهداشت عمومی

»Unmarked Eid address«

The new year has come again ,But why do not my eyes see the color of the new year ?I take a deep breath ,but why don't I smell the New Year?

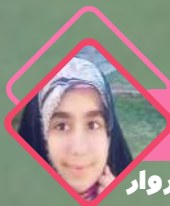
The feeling of the new year that I knew ,and I was counting the moments to reach it ,remains somewhere in my mind and memories ,and it did not come with me to the future

Every year before the New Year ,I was eager to buy new clothes ,set the Haftsin table ,and buy goldfish I enjoyed watching goldfish at every moment of the delivery year

Every year we eagerly opened at home for our guests ,but this year ,fears of guests being sick have replaced last year's passion

There is no laughter in this new year ,and the pain of losing loved ones or wearing a mask has replaced our joys every year.





فاطمه یعقوبی
معارف اسلامی

یک خوشه از خروار



۷ دقیقه

«ان اگر کم عند الله القام»

در حقیقت ارجمندترین شایسته خدا پرستگارترین شایسته است. (سوره حجرات، آیه ۱۳)

موضوع باشد من نمی خواهم ضعیف و جنس دوم باشم.

برای فرار از این موضوع چند راه پیش پای من بود؛

۱- فمینیسم؛ که می گوید زن و مرد تماما با هم برابر هستند و هیچگونه تفاوتی در آنها نیست.

راه حلش هم این بود که یا زنان با همان ویژگی های زنانه و استفاده از آن و عریانی به برابری و ترقی می رسند، یا اینکه کاملا از ویژگی های زنانه دور شده و در قالب یک مرد به صورت برابر به فعالیت بپردازد.

قبول و انجام این موضوعات سخت بود و حسی از درون می گفت این کار اذیت کننده است، ولی به هر حال دومی قابل تحمل تر از اولی به نظر می آمد.

۲- تمدن الهی اسلامی که معتقد بود زن و مرد به صورت کامل با یکدیگر مساوی نیستند و هر کدام تفاوت ها و امتیازات منحصر به فرد خود را دارند که هر کدام در نوع خود تعالی و ارزش خاصی دارد.

زن و مرد در نگاه اسلام در مسائل اصلی کاملا با هم برابر هستند، اما به شیوه خاص خودشان!

اگر در نگاه فمینیستی مادر کهنه شور و خدمتکاری بیشتر نبود که عمر خود را به پای افرادی که در آینده خودبین و خودخواه هستند و او را در زندگی خود در نظر نخواهند گرفت تباه می کند، ولی در نگاه اسلامی

از جایگاه والایی برخوردار است و در ازای زحماتی که می کشد تمدن آفرینی می کند و تفکر و سبک تربیت خود را با نسلش در تاریخ جاودانه می کند. همچنین حقوق و ارزش هایی را برای زنان قائل است که به عنوان یک دختر مسلمان در جامعه هیچ موقع احساس نکرده بودم و برایم غریب بود، اینگونه پی بردم دین ما کامل و والاست ولی جهل مردم و بیگانه بودن با تعاریف و تمجیدهای دین درباره عنصر متعالی زن باعث می شود جریان هایی همچون فمینیست به جامعه سرازیر شوند و دینی را مورد اتهام قرار دهند که اتفاقا اولین بار زن را مورد تکریم قرار داد و حضرت فاطمه را در چهارده قرن پیش به درجه سرور عالمیان رساند.

ضرب المثلی که هر روز با قدم زدن در بین

در خیابان که راه می روم، دخترانی با لباس های پسرانه، مدل موهای آلمانی، صدایی که سعی در کلفت کردنش دارند و احساسات دخترانه ای که انگار دارند به زور سرکوب می شوند با رفتاری خشن تر از حد معمول که برای اثبات قدرت و برتریشان است و خصوصیت های دخترانه ترک شده برای ورود به جامعه و به اصطلاح پیشرفت، توجهم را به خودش جلب می کند.

بعضا ما با افرادی مواجه هستیم که برای پیشرفت تنها از ویژگی های زنانه خود استفاده می کنند.

دختران و زنان گاهی احساس می کنند که به آنها ظلم می شود و از حقوق منصفانه ای برخوردار نیستند. بعضی معتقدند بزرگترین ظلم به آنها این است که دختر آفریده شده اند.

من هم به عنوان یک دختر در جامعه و زندگی روزمره گاه عدالت را بین مرد و زن احساس نمی کنم. سوالاتی هر روز ذهن من را به خودشان درگیر می کنند؛

اینکه چرا نه تنها در ایران بلکه در تمام دنیا ما یا رئیس جمهور زن نداشته ایم یا به تعداد انگشت شمار؟ چرا دختران باید شش سال زودتر از پسرها به انجام واجبات بپردازند؟ چرا ارثیه مرد دو برابر زن است؟

چرا یک پسر تا نیمه شب می تواند بیرون از خانه باشد ولی دختر باید قبل غروب خانه باشد، وگرنه دید افراد بهش عوض می شود؟

چرا در بعضی از رشته ها تحصیل کردن برای خانم ها موانع زیادی دارد؟

چرا آقایان همیشه راحت لباس می پوشند ولی خانم ها یا خودشان را بین چادر قایم می کنند یا بین هزار قلم آرایش؟

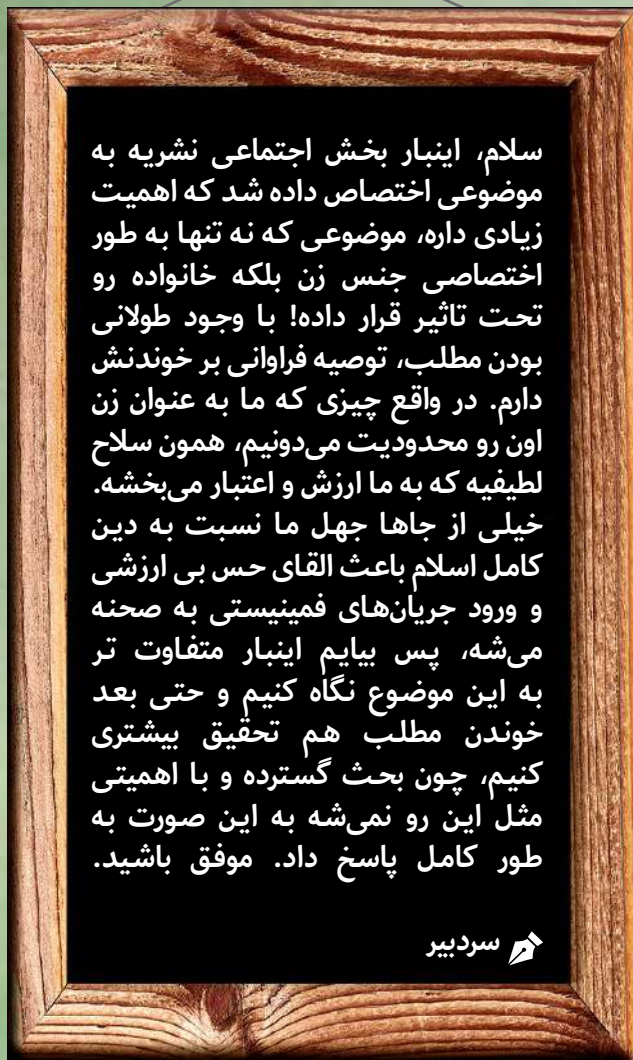
چرا مدیریت ها اکثرا برای آقایان؟ چرا خانم ها پخت و پز می کنند و آقایان راحت و آسوده هستند؟ چرا، چرا و چرا؟!

همه این ها در عمل یک چیز را اثبات می کند، اینکه مردها از زن ها برترند.

اما این عادلانه نیست. همه ما انسان هستیم و باید از حقوق برابری برخوردار باشیم، حتی اگر قوانین بر خلاف این

سلام، اینبار بخش اجتماعی نشریه به موضوعی اختصاص داده شد که اهمیت زیادی دارد، موضوعی که نه تنها به طور اختصاصی جنس زن بلکه خانواده رو تحت تاثیر قرار داده! با وجود طولانی بودن مطلب، توصیه فراوانی بر خوندنش دارم. در واقع چیزی که ما به عنوان زن اون رو محدودیت می دونیم، همون سلاح لطیفه که به ما ارزش و اعتبار می بخشه. خیلی از جاها جهل ما نسبت به دین کامل اسلام باعث القای حس بی ارزشی و ورود جریان های فمینیستی به صحنه می شه، پس بیایم اینبار متفاوت تر به این موضوع نگاه کنیم و حتی بعد خوندن مطلب هم تحقیق بیشتری کنیم، چون بحث گسترده و با اهمیتی مثل این رو نمی شه به این صورت به طور کامل پاسخ داد. موفق باشید.

سردبیر





۳ دقیقه
نسترن دیوانداری
روانشناسی

یک خوشه از خروار

«مگه دختری؟» خیلی این حرف را شنیده ایم، نه؟ بهتر است بگویم اصلا کی نشنیده؟! اصلا اینی چه که به پسرهای می گویند «مگه دختری که فلان می کنی، بهمان می کنی؟» مگر دختر بودن چش است؟ مگر پسرهای یا بهتر است بگویم اولاد ذکور خاندان، چه چیزشان سرترو و برتر از دخترهاست که بهشان بعضی وقتها در حالیکه قیافه شان را یک طوری می کنند می گویند: «مگه دختری؟» چند وقت پیش آمدم خودم را شبیه یکی از همین پسرهای بکنم، حرکاتم را منظورم است، دیدم یک دفعه مامانم نه گذاشت نه برداشت گفت: «مگه پسری که این فیگورها رو میای؟!» یکهو به خودم آمدم و گفتم: «مگه پسر چشونه که من اداشونو در بیارم ننگ محسوب می شه؟». اصلا انگار نه انگار تا همین چند روز پیشش داشتم از پسرهای و پسر بودنشان حرص می گرفتم و حالا که دارم چند تا حرکت پسرانه می زنم، مامانم تیکه «مگه پسری» می اندازد! من هم پا شدم رفتم آنالیزور طور، اسکن فیزیولوژیکی-آناتومیکی-سایکولوژیکی و خلاصه هرچی «ایکی» در دنیا هست و نیست را از گور کشیدم بیرون و زدم در کار تحلیل و بررسی زن و مرد! اصلا این زن و مرد چی هست که خدا آفریده؟ اصلا چرا زوج زوج آفریده است؟ چرا همه را مرد یا همه را زن یا زن و مرد و یک جنس سوم یا چهارم و ... نیافریده؟ در قرآن جستجو کردم و چنین دیدم که خدا خودش را «حکیم» معرفی کرده است و حکیم یعنی «هدفمند» و هدفمند یعنی «عبث و بیهوده نبودن، باطل نبودن»، خوب این خدایی که هرچیز در دنیا را هدفمند خلق کرده، چطور به ذهن خودش نرسیده بوده که زن و مرد را با صفات برابر خلق کند؟ ولی قشنگی خلقت همین است که خدا زن و مرد را برابر خلق نکرده، بلکه مکمل و نیازمند به هم خلق کرده است و این تجلی صفات «جمال در زن» و «جلال در مرد» یعنی اوج جذابیت آفرینش! اینکه زن ها ادای مردها را در بیاورند و مردها هم ادای زن ها را؛ یعنی آزار دادن خود، یعنی سایش روح و خدشه دار شدن و حتی محو شدن آرامش روانی! بهتر بگویم؛ زن و مرد بودن در واقع هیچ عیب و ننگی نیست. اگر زن و مرد صرفا حقوق خود را نبینند و در قبالش متعهد به وظایفشان هم باشند، دنیا پر می شود از توازن و تعادل های جذاب... زن مثل نخ نبات خانواده است که تمام بلورهای شربت را به دور خود جمع می کند، به قول یکی از اساتیدم: زن چادر خیمه است و مرد ستون های خیمه، ستون به تنهایی بی فایده است و اگر چه خیمه هم به تنهایی کارایی دارد اما بیشتر در معرض آسیب است. این چتر محبت زن هست که سایه سار خانواده است و ستون و قوامیت مرد در زندگی باید تکیه گاه زن باشد و این یعنی سیستم تعریف شده خدا برای زن و مرد. خلاصه با جان و دل عرض کنم خدمتان که زن در زنانگیش زیباست و مرد در مردانگیش، نیاز نیست لباس استعاره ای هم را بپوشیم.

اینکه؛ حالا که من برای برتر شدن خودم را مانند مردان کرده ام، آیا همین تایید کننده برتری مردها نیست؟! تا اینکه یک روز توسط یکی از معلمانم با این جمله امام موسی صدر آشنا شدم که می گفت: «یک از حقوقی که خدا برای زن قائل شده پوشش مختص خودش است که تمام ویژگی های زنانه ای را که در جامعه می تواند، دید افراد را از انسان و ارزشمند بودن به زن بودن منحرف کند می پوشاند و با این کار در عین زن بودن و حفظ فطرت، زن را در جامعه به عنوان یک انسان با حقوق و ارزش گذاری همسطح مردان معرفی می کند، بعلاوه باعث می شود که ارزش گذاری زن به عنوان یک انسان بر اساس تفکر و استعدادهاش باشد و نه ویژگی های زنانه ای که ممکن است به خاطر آنها مقطعی تشویق و یا تحقیر شود.

**خداوند
منکر تفاوت های زن و
مرد نمی شود و با در نظر
گرفتن تفاوت های شان حقوق
و هدف برابری را برای
هر دو در نظر گرفته
است**

در تفکر و تمدن اسلامی و الهی که بر مبنای قوانین و اهداف خداوند است و نه آنهایی که به شریعت ساخت بشر و مطابق امیال تبدیل شده، خداوند منکر تفاوت های زن و مرد نمی شود و با در نظر گرفتن تفاوت های شان حقوق و هدف برابری را برای هر دو در نظر گرفته است که گاهی برای رسیدن به آن با توجه به فطرتشان مسیرهای متفاوتی را مشخص کرده که شاید ظاهرا به دلیل و حکمت آنها پی نبریم ولی با حرکت درست در مسیر مشخص شده و با در بطن ماجرا بودن، حکمتشان را احساس کنیم؛ مثل زودتر به تکلیف رسیدن دختران که علاوه بر نشان دادن ارزش و اهمیت دختران در پیشگاه الهی باعث می شود تعداد نماز خواندن زنان و مردان در طول عمرشان با هم برابر باشد و... اینگونه واضح تر است که در نزد خداوند همگی از حقوق یکسانی برخوردار هستند اما گاهی و در بعضی شرایط از مسیرهای مختلفی به اهداف عالیه شان می رسند.

کوچه های شهر زمزمه می کنم ناخودآگاه در ذهنم مجسم می شود؛ «مشکل از اسلام نیست! از مسلمانی ماست...»

درست است که اسلام در زمینه زنان اهداف و آرمان های زیبایی دارد ولی این عمل است که افراد را به سوی خودش جلب می کند نه شعار! و زنان مسلمانی با چنین تفکری تا همکاری مردان و دیگر افراد جامعه را نداشته باشند، هر چقدر هم تلاش های خود را بر محور حقوق اسلامی تنظیم کنند به این هدف نخواهند رسید.

اما از آنسو فمینیسم هر چقدر هم که افکار کوتاه نظرانه تری داشته باشد به آنها عمل می کند، بر روی همان اهداف سخیف سرمایه گذاری می کند و همه جوهره آنها را مورد حمایت قرار می دهد.

از گذشته نقل است که با یک گل بهار نمی شود پس من هم در برهه ای از زمان به سوی موجی رفتم که از من حمایت و پشتیبانی کند، بر طبق این شرایط انتخاب من فمینیسم بود.

فمینیسمی که به من می گفت به هر حال مرد برتر است و تو اگر می خواهی برتر باشی باید یکی از گزینه های من را انتخاب کنی؛ یا زنی باش آنطور که مردان اقتصادی هیز می خواهند و یا مرد باش. اگر مرد شدی مثل یک مرد فکر کن، مثل یک مرد کار کن، مثل یک مرد احساسات را کنترل کن، مثل یک مرد لباس بپوش و... این کمی بهتر بود، چون حتی اگر به نظر دیگران رفتارهایم منزجر کننده باشد حداقل برای خودم خوب بود که در ذهنم چنین تداعی می شد که «من زن و ضعیف نیستم». موضوعی ذهنم را مشغول کرده بود





elah_e_salehi

سکون سکوت هراسناک

جایی در حوالی و حواشی همین پردیس! انقلابی که زاییده استدرج بود، اما اثرات مثبت خود را یکباره نمایان کرد. مسئولین کاملاً متوجه شدند که دانشجوی سیب‌زمینی نیست! این سمت در پردیس علوم پزشکی، ما حتی بر سر «نحوه» دریافت بودجه چندرغازی نشریات هم که معلوم نیست از سال آینده همین هم باشد یا نه! مشکل داریم و ناگهان خبر اختلاس صد میلیارد تومانی یکی از مدیران رده متوسط دانشگاه را می‌شنویم! همانطور که پیش تر هم گفتیم، مدیران زحمت تکذیب این شایعه (البته اگر واقعاً شایعه باشد) را به خود ندادند، چون شاید حس می‌کنند اینگونه هیزم بیشتری به این آتش خفه شده می‌ریزند! می‌خواهم من هم خواستار شفافیت باشم و حرفی که شاید هزاران دانشجوی دانشگاه علوم پزشکی مشهد خواسته‌اند، اما یا واقعاً بهشان تلقین شده که اوضاع عالی است و دلشان را با تداعی: «بدتر از این هم ممکن است.» صابون زده‌اند را بگویم؛ حرف‌هایی که اگر هم گفته می‌شود چنان سربسته است که احدی بویی نبرد! درست مانند نامه‌ای که اخیراً جمعی از تشکل‌های دانشگاه به استاندار خراسان رضوی نوشتند و مشکلات را با سرپوشی به نام حواشی بستند، این که چه حواشی‌ای و منظور دقیقاً کدام حاشیه است را خدا داند. می‌خواهم بگویم اگر واقعاً دنبال تربیت دانشجویی هستید که نقش درست خود را در جامعه آینده ایران ایفا کند، دانشجویان را خفه نکنید! یک جورهایی می‌شود مودبانه تر گفت از ندانستن دانشجوی سواستفاده نکنید! به دانشجوی مطالبه‌گر بودن را یاد بدهید، نگذارید فکر کنیم استعفای سه تن از اعضای شورای صنفی پزشکی اتفاقی و عادی است، خودتان بخواهید که ما بخواهیم و در جبهه عملی مطالبه کنیم! دانشجوی خفته، می‌شود همان‌هایی که با انتخاب‌هایشان در انتخابات های ۹۲ و ۹۶ حماسه آفریدند، بگذارید دانشجویان حواس جمعی را از همین محیط و در دامان خودتان یاد بگیرد، اگر واقعاً مدعی هستید که دلسوز مایید، بستر را فراهم کنید. در عجبم که کانال‌های دانشجویی دانشگاه حتی همان سیاسی‌هایشان که زمین و زمان و جهان را نقد می‌کنند، چگونه نسبت به اتفاقات، خبرها و شایعات همین دانشگاه خودمان انقدر بی تفاوت‌اند؟! به هر حال که شفافیت زیاست...

اینجا دانشگاه علوم پزشکی مشهد، جایی در پردیس فردوسی.

بر حسب اتفاق قریب به ۹۹ درصد، علوم پزشکی مشهد را به نام همان فردوسی می‌شناسند. آن یک درصد هم یا دانشجوی این دانشگاه‌اند، یا خانواده آنها. اما واقعاً چقدر سطح صنفی دانشگاه علوم پزشکی مشهد و فردوسی شبیه‌اند؟ چقدر مطالبات دانشجوی پاسخ داده می‌شود؟! اصلاً مطالبات بماند، دانشجوی انقدر بی تفاوت بوده که مسئولین حتی زحمت تکذیب اخبار دروغ را هم به خود نمی‌دهند، چه برسد به پاسخ مطالبات! وقتی پیگیر این ماجرا می‌شوی چندین و چند دیدگاه وجود دارد. _ علوم پزشکی مشهد وظیفه درمانی دارد، در حالی که فردوسی از تحمل این وظیفه مبرا است؛ لذا رئیس دانشگاه باید به مسائل مهم تر از دانشجویان بپردازد. سوال اینجاست که وقتی دانشجویان کارآموز و کارورز درباره سطح خدماتی-بهداشتی مطالبه‌ای دارند، با چه سرعت و کیفیتی به آن پاسخ داده می‌شود؟ _ دغدغه دانشجویان علوم پزشکی تحصیل علم و پژوهش است، اما رشته‌های نظری و علوم انسانی که در فردوسی تحصیل می‌کنند اصلاً آمده‌اند که در جبهه عملی این موارد و مطالبه‌گری را یاد بگیرند. اتفاقاً این هم از همان بهانه‌های بنی اسرائیلی است، اگر به دانشجوی بودن است که هر فرد در دانشگاه می‌تواند موضع شخصی و جهت علاقمندی خود را تعیین کند. ولی در کلیات تفاوتی ندارد، یادگیری چگونگی مطالبه کردن به خودی خود حق هر دانشجوی است! حالا من به عنوان سردبیر یک نشریه دانشجویی وقتی از بچه‌ها تقاضا می‌کنم مشکلات صنفی را بنویسند چهار خط را با ترس و لرز تحویل می‌دهند که نه مقدمه دارد، نه نتیجه نه اصلاً اسمش را می‌شود گذاشت مطالبه. اینگونه می‌شود که باید خودم دست به کار بشوم و به زبان بی‌زبانی بگویم که اگر به دست مسئولین مشکلی نمی‌رسد و گوششان از نوایی آزار نمی‌بیند، دلیل بر گل و بلبل بودن اوضاع نیست. ما مطالبه کردن را بلد نیستیم! ما از سطح تعالی یک دانشگاه به حساب رنک اطلاعی نداریم، تا در جهت رسیدن به آن سطح انگیزه‌ای در خون‌های سرد دانشجوی بدود و بکوشیم این رگ غیرت به مسئولین هم سرایت کند. چند وقتی از انقلاب شفافیت می‌گذرد،



سین جیم



هوشیاری

گوشی، همراه همیشگی

سندروم تونل کارپال در مچ دست شما منجر بشه، در شبکه‌های مجازی می‌تونین به جای تایپ کردن، پیام صوتی بفرستین. اگه برای مدت طولانی با گوشی صحبت می‌کنین، از هندزفری استفاده کنین. هرگز گوشی رو بین گوش و شونتون قرار ندین. مچ دست‌ها رو تا حد ممکن شل کنین و صاف نگه دارین. هر فشاری به مچ دستا موقع تایپ کردن با گوشی، باعث می‌شه انگشتان شما هم سخت‌تر کار کنن. **✓** توصیه‌های ارگونومیک در زمان تایپ با گوشی

اگه لازمه یه متن طولانی رو تایپ کنین، سعی کنین به جای گوشی این کار رو با لپ‌تاپ یا کامپیوتر انجام بدین. البته با فرض اینکه ارگونومی تایپ با لپ‌تاپ یا کامپیوتر رو رعایت کنین! راه دیگه اینه که کیبورد فیزیکی به گوشی وصل کنین و از اون مثل یه لپ‌تاپ یا کامپیوتر کار بکشین.

از دستیارهای گوشی‌های هوشمند بیشترین استفاده رو بکنین. به کمک دستیاران دیجیتالی هوشمند از جمله Siri، Alexa، Google و Bixby گوشی‌ها که به صدای شما واکنش نشون می‌دن، می‌تونید بدون تایپ کردن و حتی لمس کردن گوشی، اون رو کنترل کنین و به جای تایپ کردن از تایپ صوتی و حرکات دست استفاده کنین.

اگه از iPad یا تبلت‌های دیگه استفاده می‌کنین، باید اصول ارگونومی رو بیشتر رعایت کنین. چون وزن بیشتر و کیبورد بزرگ‌تر تبلت‌ها مشکلات شما رو دو چندان می‌کنه. با خریدن یک کاور ارزون می‌تونید اون رو به صورت ایستاده روی میز قرار بدین. طوری که لازم نباشه اون رو روی دستاتون نگه دارین.

مهارت تایپ سریع با گوشی رو یاد بگیرین تا مدت زمان کمتری رو به این کار اختصاص بدین.

تو فاصله‌های منظم کار رو رها کنین، حرکات کششی انجام بدین، آب بنوشین و مراقب سلامت جسمتون باشین. هر چند وقت یک بار وضعیت دست‌ها، گردن و کمرتون رو ارزیابی کنین و وضعیت نشستن تون رو عوض کنین. سلامت باشید.

گوشی: فشاری که هنگام خم شدن به گردن شما وارد می‌شه، حدود ۲۷ کیلوگرمه! هرچی زاویه گردن با خط عمود بیشتر باشه، این فشار بیشتر می‌شه. گردن ناحیه بسیار حساسیه که اعصاب بخشای تحتانی بدن از اون عبور می‌کنه، پس سعی کنین گردنتون رو هنگام استفاده از گوشی خم نکنین. سر و گردن رو صاف نگه دارین و گوشی رو با خم کردن آرنج‌ها، مقابل صورت، چانه و یا سینه خود بگیرین. به جای خم کردن گردن با شما به پایین نگاه کنین. چند دقیقه یکبار هم تکونی به گردنتون بدین و وضعیت گردن و ستون فقرات رو کنترل و اصلاح کنین. بدن ما به صورت ناآگاهانه خودش رو در وضعیتی قرار می‌ده که در اون احساس راحتی می‌کنه. اما چون احساس راحتی می‌کنین، به این معنی نیست که بدن شما در حالت درستی قرار گرفته، شاید احساس ناراحتی باعث میشه کمی به خودتون استراحت بدین و گوشی رو کنار بذارین.

✓ پرهیز آسیب‌های مچ دست و انگشت‌ها با رعایت ارگونومی تایپ با گوشی:

یکی از اصول ارگونومی تایپ با گوشی اینه که به صورت مداوم از یک انگشت استفاده نکنین. نگه داشتن وزن گوشی مچ دست رو دچار آسیب می‌کنه. اما فقط این نیست، استفاده مکرر از انگشت‌های شست یا اشاره برای تایپ کردن با گوشی باعث صدمه دیدن مفاصل‌ها می‌شه. بهترین حالت ارگونومی تایپ با گوشی اینه که گوشی را کف یک دست قرار بدین و با انگشت اشاره دست دیگه تایپ کنین. اما برای تنوع می‌تونین گوشی رو با دو دست نگه دارین تا وزن اون بین دو دست تقسیم بشه و با انگشتای شست تایپ کنین.

✓ تصویر زیر حالتای مختلف نگه داشتن گوشی و میزان پوشش فضای صفحه توسط انگشتان شما رو نشون می‌ده. هرچی فضایی که با رنگ سبز مشخص شده بزرگ‌تر باشه، انگشتان شما برای تایپ کردن به فشار و کشش کمتری نیاز دارن.

برای مدت طولانی با گوشی تایپ نکنین. تایپ کردن با گوشی هم مثل کیبورد می‌تونه به

شکی وجود نداره که گوشیای همراه به بخش جدایی‌ناپذیری از زندگی روزمره تبدیل شدن. هر شغلی که داشته باشی، هر جا که باشی و به هر کاری که مشغول باشی، به تلفن همراه نیاز داری. با وجود همه مضراتی که این گوشی‌های کوچیک دوست‌داشتنی برای جسم و حتی روح ما دارن، امکان جدا شدن از شون رو نداریم.

استفاده غیر اصولی و بی‌توجهی به ارگونومی تایپ با گوشی می‌تونه اثرات غیرقابل جبرانی بر چشم شما بذاره، اما آسیبای جسمی استفاده درازمدت از گوشی به چشم شما محدود نمیشه. بلکه ممکنه مچ دست، گردن، کتف و کمر شما رو هم درگیر کنه. خبر خوب اینه که با رعایت نکات ساده ارگونومیک، می‌تونید احتمال بروز این آسیبای جسمی رو به حداقل برسونید.

✓ ارگونومی تایپ با گوشی برای محافظت از چشم:

فاصله اصولی بین صفحه گوشی و چشم‌تون رو همیشه حفظ کنین. توصیه میشه گوشی رو بین ۳۰ تا ۶۰ سانتیمتری چشماتون نگه دارین. اگه اندازه فونت گوشی کوچیکه و برای دیدن اون با مشکل مواجه می‌شین، می‌تونید با استفاده از تنظیمات گوشی و اپلیکیشن‌ها، از فونت‌های بزرگ‌تر استفاده کنین که از فاصله بیشتر هم قابل خوندن باشه.

قانون ۲۰-۲۰-۲۰ در زمان کار با کامپیوتر رو یادتون هس؟

اینکه بعد از هر ۲۰ دقیقه کار با کامپیوتر، باید ۲۰ ثانیه به جسمی در فاصله ۲۰ متری یا بیشتر نگاه کنیم تا چشم استراحت کنه.

در مورد موبایل، بهتره هر ده دقیقه یا کمتر این کار رو انجام بدیم، چرا که فاصله صفحه موبایل از چشم ما کمتره و زودتر چشم رو خسته می‌کنه.

نور پردازی محیط باید طوری باشه که بتونید صفحه گوشی رو بدون وارد شدن فشار به چشم بینین. نور آبی که از صفحه گوشی ساطع می‌شه، شب‌ها باعث اختلال خواب می‌شه و میتونه سلامت مغز شما رو به خطر بندازه. برای کاهش عوارض نور آبی می‌تونین از فیلتر نور آبی استفاده کنین که بیشتر گوشی‌ها به اون مجهزن.

✓ پرهیز از آسیب‌های گردن در زمان تایپ با



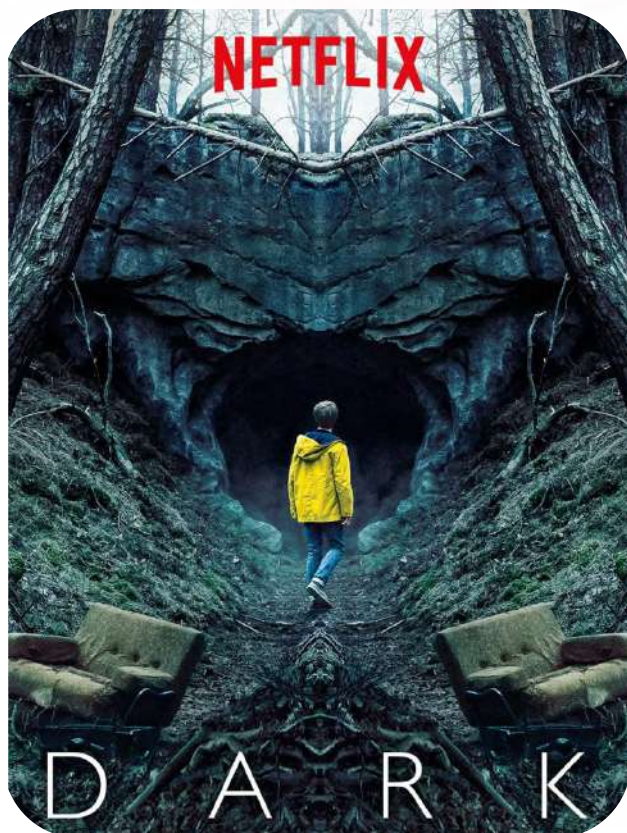


فاطمه دماوندی
فیزیوتراپی

سینوا



۲ دقیقه



سریال آلمانی جذاب و پیچیده «dark» که با همکاری «باران بو اودار» و «یانتیه فریز» در ژانر علمی تخیلی مهیج ساخته شده است، در سال ۲۰۱۷ پخش شد. این سریال شامل ۳ فصل و ۲۶ قسمت است. در قسمت‌های ابتدایی ممکن است کمی گیج شوید و حس سردرگمی داشته باشید! چون داستان در سه دوره زمانی (سال‌های ۱۹۵۳، ۱۹۸۶، ۲۰۱۹) جابجا می‌شود و باید بتوانید کاراکترها را به هم ربط دهید و شخصیت‌ها را به خاطر بسپارید. در این سریال ۴ خانواده با تعداد زیادی کاراکتر اصلی وجود دارد که نقش آنها در سنین مختلف توسط هنر پیشه‌های مختلفی ایفا می‌شود.

داستان در شهری کوچک به نام ویندن که در مجاورت نیروگاه هسته‌ای است می‌گذرد و ماجرا از آنجایی شروع می‌شود که چند نوجوان به صورت مرموزی گم می‌شوند. نقش اصلی، نوجوانی به نام جونااس کانوالد است که پدرش در قسمت اول سریال خودکشی می‌کند و این خودکشی شروع اتفاقات عجیب و سفرهای زمان است! سریال دارک تکیه زیادی بر موضوع زمان و تقدیر دارد، به طوری که با وجود چندین



مهدیه خزایی
مهندسی بهداشت حرفه ای



۱ دقیقه

در این شماره نشریه با معرفی یکی دیگر از نرم افزارهای کاربردی و خفن در خدمت شما هستیم!

اگر شما هم جز آن دسته از دانشجویانی باشید که اعتقادی به نوشتن جزوه نداشته و آخر ترم دست به دامن هم کلاسی هایتان می‌شوید تا جزوه گرانبهایشان را در اختیارتان بگذارند پس خواندن ادامه مطلب بر شما مستحب است!

دو تا از مشکلات اساسی و رایجی که اواخر ترم گریبان گیر دانشجویهاست به شرح ذیل می‌باشد:

۱_ عکس‌های درهم و برهم که کل گالری را فرا گرفته و بعضا ترتیب این عکس‌ها هم بهم می‌ریزد و حسابی شلغم شوربا است.

۲_ موقع عکس گرفتن کیفیت عکس‌ها ممکن است پایین باشد، لذا برای وقت‌هایی که می‌خواهیم برویم پرینت بگیریم ممکن است دچار مشکل بشویم.

نرم افزار Fast scanner یک نرم افزار فوق العاده است که علاوه بر این مشکلات، مشکلات دیگری را هم حل کرده است، از جمله طبقه بندی و نام‌گذاری فایل‌های اسکن شده.

شما هم از این به بعد به راحتی می‌توانید جزوات درسی تان را بدین شیوه pdf کنید و حالش را ببرید.

لینک دانلود نرم افزار:



چرا؟

۱ دقیقه

فاطمه طیبی

مهندسی بهداشت حرفه ای



کنکور

نه اینکه اگر مورد قبول اکثریت باشی، دلیل بر حقانیت است و نه اگر مورد مخالفت همه واقع شوی دلیل بر باطل بودن!

اکثر انسان‌ها درون واقع گرایی دارند و وقتی از آنها در مورد حق و باطل می‌پرسی به درستی پاسخ می‌دهند، اما این نفس آنهاست که در برهه حساس آزمایش و ابتلا، درست جایی که باید بر تشخیص فطرت خود عمل کنند، دست به خطا می‌زند و آن می‌شود که نباید و نتیجه این می‌شود که هست!

کتاب «حیدر»، به قلم آزاده اسکندری، یادآور بخشی از رشادت‌ها و اثبات حقانیت‌هایی است که به راحتی مردمان گذشته از آنها گذشتند و با وجود اینکه توانایی تشخیص راه حق از باطل را داشتند ولی عافیت طلبی‌ها

منجر شد، جامعه‌شان به سمت سعادت و خوشبختی ای که مورد رضایت و خواست خداوند هم بود نرود و عامل خوشبختی خود را با آن همه خون دل خوردن برای سرپا کردن دولت اسلامی خانه نشین کنند.

از حوادثی که باعث شد امید زندگی را بعد از پیامبر آن هم با سخت‌ترین حالت از دست بدهند هم بگذریم!

این کتاب روایت زندگی مشترک حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه (س) است، پر از حوادث تلخ و شیرین که احتمالا هر خواننده خنثایی را هم به وجد آورد.



جواد سدید

کارشناس ارشد مدیریت
سلامت ایمنی و محیط زیست

مفصله سفید

۵ دقیقه

ما مقصّریم !!!

**مردم
به افرادی احترام
می گذارند که زندگی را
برایشان ساده کند و از درد
و رنجشان بکاهد. دیگر
زمان مدرک ها سر رسیده
است.**

را برایشان ساده کند و از درد و رنجشان بکاهد. دیگر زمان مدرک ها سر رسیده است.

اینکه ما مقصّریم یک ایده نیست! یک حقیقت است که باید دادگاهی تشکیل شود، بین دانشجو، استاد و دانشگاه، درصد این تقصیرها مشخص شود. می خواهم بدانم کدامتان دردی از جامعه دوا کرده اید و یا کدامتان ایده های مناسبی را در محیط کارتان پیاده کرده اید؟!

من حاضر قول بدهم، هرکدامتان اگر یک جایی گره ای از کار آن جامعه یا سیستم یا کارخانه باز کرده باشید به همان میزان بزرگی گره به شما احترام خواهند گذاشت. ما مقصّریم که نتوانستیم، با نیاز جامعه رشته ها و کتاب هایمان را تطبیق دهیم، ولی ادعایمان را با علم روز دنیا مطابق کرده ایم. خوب آخرش چه می شود؟! سرخورده و ویران شده و ناامید می شویم، می شود چیزی که نباید بشود، می شود وضع موجود.

و محیط زیست، که یک رشته تلفیقی بهداشت محیط، بهداشت حرفه ای، ایمنی و صنعتی و کمی بهداشت عمومی است، درسهای زیادی در دانشگاه خوانده ام. از مهندسی و آزمایشگاه گرفته تا فرمول ریاضی، اپیدمیولوژی و ...

اما وقتی وارد کار شدم، عملاً هیچ چیز یاد نداشتم، نه اینکه بلد نباشم، بودم ولی به درد آن صنعت و جامعه کاری نمی خورد.

ارزیابی ریسک می خواستم انجام دهم آن هم بر اساس استانداردهای آمریکا که در دانشگاه خوانده بودم اما اینجا که آمریکا نبود، مدیریت منابع انسانی می خواستم انجام بدهم برای آموزش به نفرات بر اساس مدل های ارائه شده در کتاب های ایمنی که همگی بر اساس علم روز کشورهای جهان اول بود، اما نه اینجا کشور جهان اول بود و نه کارفرما آمریکایی و اروپایی بودند و نه فرهنگ کارگران ایران شبیه فرهنگ مردم کالیفرنیا شمالی بود که استانداردهای آنها را به خورد ما دادند.

آنجاست که شما تازه می روی و می فهمی که از یک کارگر هم اطلاعات فنی پایین تری داری.

حتی شده که مهندس به کارگر گفته که چرا این دستگاه جوش را به تیر آهن وصل کرده ای، اینطوری تو را برق می گیرد.

کلاهت را بگذار قاضی، خودت باشی به خودت احترام می گذاری؟

بله جانم، ما مقصّریم ...

اینکه رشته های پزشکی احترام بالایی دارند می دانی از کجا سرچشمه می گیرد؟! از آنجا که هرچه می خوانند را عمل می کنند، کلاس هایشان کارشان است و کارشان کلاس درسشان.

مردم به افرادی احترام می گذارند که زندگی

با خودتان فکر کنید چگونه شده است که وقتی در جامعه، مردم می فهمند فلانی دکتر است، بیشتر تحویلش می گیرند بیشتر به حرفش گوش می دهند و بیشتر او را و صحبت های او را به عنوان حجت در نظر می گیرند؟!

همین نگرش که در کف جامعه وجود دارد تا آن بالاها هم تصمیم گیری سرایت کرده است.

البته شما می گوئید فرهنگ ایران و کشورهای جهان سومی فرهنگ درمان محور است، فرهنگی است که به جای اینکه بیاورد و یک سال یا بیشتر وقت بگذارد و سرمایه گذاری کند تا از یک بیماری به کلی پیشگیری کند می رود و هرکار دلش می خواهد انجام می دهد و با هر سبکی زندگی می کند و در انتها که به بیماری تبدیل شد، دکتر با یک چشم به هم زدن او را شفا می دهد. خدا خیرشان بدهد، اصلاً نوح جانسان، خوب کار کردند، تلاش کردند، الان هم دارند ثمره اش را می چینند. من و شما که عضوی از جامعه بهداشت هستیم، غیر از خواندن کتاب های درسی مان و اجرای پروژه هایی که هیچگاه دردی از جامعه دوا نکرده چه کرده ایم.

رک بگویم، ما مقصّریم!

وقتی می گویم ما یعنی از آن نگهبان دم در دانشکده بهداشت بگیرد تا اساتیدی که تنها به دنبال دستاوردهایی هستند که فقط می تواند در آزمایشگاه کاربرد داشته باشد نه در جامعه! البته بی انصافی نباشد که خیلی ها هم انصافاً خوب کار کردند و من روی صحبت با آنها نیست، کار آنها لازم است اما کافی نیست.

من وقتی فارغ التحصیل شدم به عنوان کارشناس ارشد مدیریت بهداشت ایمنی





حاله بازی



ریحانه چرخ
فقه و حقوق



زنگ در خانه به صدا در می آید.

• خاله ریزه: «باز کنین اون درو. اسکرووچ پشت دره.»
• حنا آیفون را بر می دارد، کمی مکث کرده و بعد از آن با کلی بفرمایید در را باز می کند. صدای همهمه همه بلند می شود.

• پدر ژپتو (با اخم و ناله): «ای بابا کی دیگه این اسکرووچ دعوت کرد؟»

• پسر شجاع (منتظر می شود حرف پدر ژپتو تمام شود): «چه زیبا گفتی پدر ژپتو! اینجا که جایی برای مال مردم خورایی مثل اسکرووچ نیست.»
در خانه باز می شود و همه سکوت می کنند، اسکرووچ به داخل خانه می آید.

• سوباسا (هم زمان از جایش بر می خیزد): «به... بین کی اینجاست، عمو اسکرووچ خودمون.» و در حالی که اسکرووچ را به سمت مبل قرمز گوشه کادر راهنمایی می کند، ادامه می دهد: «واقعاً خوش اومدی عمو جان عیدتم مبارک.»

در تمام این مدت اسکرووچ، سکوت کرده و تنها سرش را به نشانه سلام و تایید و شاید فحش برای دیگران و... بالا و پایین می برد.

ناگهان حنا با ظرف میوه وارد صحنه می شود و به ترتیب مهمانان شروع به پذیرایی می کند.

• پدر ژپتو از سر جایش بر می خیزد (با صدای بلند): «میهمانان عزیز، سروران گرامی! خیلی خوش آمدید. عید همگیتون هم مبارک باشه. صد سال به این سال ها.»

• سندباد: «پدر ژپتو جان عزیز، عید تو هم مبارک.

امیدوارم امسال، وضعیت بازار بهتر شه.»

• خاله ریزه (به ظرف همه مهمانان اشاره می کند): «تو رو خدا تعارف نکنین، میل بفرمایین از دهن افتاد.» همه مشغول پذیرایی از خود بودند که ناگهان...

• پدر ژپتو (رو به اسکرووچ): «اسکرووچ جان! چرا توی خودتی. از خودت بگو. وضعیت جعل پول چگونه؟»
• اسکرووچ (با بی رغبتی): «شکر، خدا روزی رسونه.»
• خاله ریزه: «بر منکرش لعنت. ولی اسکرووچ من شنیدم جدیداً پول جعل کردن سخت شده.»

• اسکرووچ: «خب، بله کار ما هم سختی های خودشو داره. بخصوص توی این گرونی و تورم خرید مواد اولیه یکم سخته. تحریم ها هم از اونطرف واقعاً خیلی از همکارما از پا در آورده، ولی خب به هر حال همینه. هر کاری سختی خودشو داره.»

• حنا (میوه اش را قورت می دهد): «اصلاً عمو جان پول در آوردن برای من و شمایی که می خواهم توی این مملکت روی پای خودمون وایسیم خیلی سخته، باور کنین. اینو همه شبکه های ماهواره ای قبول دارن!»

• سوباسا: «حنا جان، وضعیت کار شما چگونه؟ ما که داریم زیر فشار این گرونی ها و بی ثباتی بازار می میریم. تو چی؟»

• حنا: «والا سوباسا جان چه عرض کنم. وضعیت کار ما خوب بود با این قیمت سکه ها داشت بهتر هم می شد، تا اینکه این قانون از خدا بی خبر اومد که از این به بعد برای مهریه به ازای هر یک سکه کامل، باید یک ربع سکه داد! آخه این چه قانونیه؟ آخه این عدالته؟؟ قدیم از این



خبر نبود. من یادمه مهریه شوهر پنجمو که گرفتم تونستم باهاش یه خونه بخرم. الان قیمت خونه ها رفته بالا که بماند، اون مهریه کوفتی هم کم شده هم قسطی شده. دیگه چیزی برا آدم نمی مونه. بعدشم کو دیگه ازدواج؟»

• سندباد: «امان از بازی سیاست!»

• پدر ژپتو (عینکش را از چشمش در می آورد): «واقعاً سال به سال، دریغ از پارسال. هعی روزگار! یادش بخیر اون زمان هایی که کوکائین، سلطان بازار بود، برکت داشت تا آسمون. خرج خودمو خانودامو می داد که بماند. روزی زیر دستام به راحتی تامین می کرد. الان این گل از خدا بی خبر اومده دیگه کسی به کوکائین نگاه هم نمی کنه. انگار نه انگار جنس باکیفیت و با گارانتی می دم دستشون. خدا لعنت کنه این گرونیو که باعث شد که خیلیا ترک کنن. چه کوکائینو و چه این دنیارو!»

• سندباد (پسته های آجیل را با دقت جدا می کند): «البته پدر ژپتو جان! جدا از شوخی، شما کمی بی انصافی می کنین، از زمانی که یادم میاد درآمد شما عالی بود.»

• پدر ژپتو (با چشم های گرد شده): «هنوزم هست. من دارم نسبت به گذشته حساب می کنم، و الا خدا روشکر معتادها کم نیستن!»

• خاله ریزه (با لبخند مرموز): «ژپتو جان! خوبی شغل تو اینه که دست توش کمه، باشه هم به حد تو نمی رسن. من بدبخت که قبلاً تو کار بیت کوین بودمو دیدی که برام اصلاً اومد نداشت که نداشت. این آخر کاریا هم رفتم تو سایت شرط بندی دیدی که چی شد! اونقدر دست زیاد شد و شلوغش کردن که دیگه هم بازار ما کساد شد، هم فتا دقتشو برده بالا.»

• سندباد (رو به خاله ریزه): «خاله جان! مردم همینن دیگه، تا می بینن یه شغلی نون درمیاره هجوم می برن سمتش. من الان خودم اون روز یه آگهی پر از وقاحت توی فضای مجازی دیدم که نوشته بود اگر به دنبال یک شغل با درآمد بالا هستی به پیج ما سر بزنی. رفتم داخل پیجش، دیدم ناکتا توی شغل من هم اومدن، بابا شغل من حرمت داره. من نونو از زیر دست و پا و چرخ ماشین در میارم!»

• حنا (با یک اخم تصنعی): «والا... سندباد شغل تو چی هست که دست توش بخواد بره؟ من که همیشه از شغلتم بدم میومد.»

• سندباد: «درست صحبت کن حنا خانم! شغل من اسمش بده ولی پولش که خوبه.»
• سوباسا: «آخه اینکه بقیه رو تحریک می کنی کتکت بزنی بعدش میری دیه میگیری یا اینکه خودتو میندازی جلو ماشینا برای همون پول دیه، شغل شد که باز دست توش زیاد شه؟ بعدشم فک نکنم شغل سختی باشه!»

• سندباد (با دهان باز و پر از تعجب): «فکر نکنی؟ عزیزم همه جا میگن بعد از کار توی معدن، دومین شغل سخت توی دنیا کتک خوریه! جناب عالی خودت می تونی کتک بخوری؟ طاقتشو داری؟ اصن می دونی چگونه باید کتک بخوری؟ می دونستی باید صورتتو بیشتر در معرض دستای طرف قرار بدی تا دیت دو برابر شه؟ با اونایی که خیلی سخت عصبی میشن باید چیکار کرد؟ اصلاً باید چگونه خودتو به ماشین بزنی که به نظر برسه مقصر اونه؟ یا اینکه...

• پسر شجاع: «وای... سندباد میخوای تا فردا ادامه بدی؟»

• سندباد (انگشتانش را در هوا می چرخاند): «شما یه سر برو پزشکی قانونی می فهمی چه همه آدم ریخته و دست زیاد شده میفهمی که لا اله الا... حداقل خوبی شغل من اینه که حلاله.»

• پسر شجاع (ظرف میوه را روی میز می گذارد): «دستت درد نکنه سندباد جان. ینی دیگه ما حروم خور شدیم؟»

• سندباد (چشمانش را می بندد): «من دیگه نمی دونم. فقط برای توجیه شغل خودم همین دلیل بس، که اسمش تو قرآن اومده!»

• حنا (چاقویش را در هوا می چرخاند): «والا ما از زمانی که یادموه می گفتن مهریه حق زنه، حالا چه از یه شوهر، چه ده تا! چه یه سال چه دوسال!»

• پدر ژپتو: «اصلاً کی گفته شغل من گناهه؟ تو قرآن اومده «قل أعوذ برب الناس» دلیل محکم تر از این؟»
• خاله ریزه: «وا ژپتو! این ناس به اون ناس چه ربطی داره؟ اون ناس یعنی مردم. خوبی؟»

• پدر ژپتو (با تبسم): «خاله ریزه جان. خدا رو باید دلی ببینیم. کتابشم باید دلی بفهمیم!»

• سندباد همچنان عصبی بود و زیر لب غرولند می کرد.

• سوباسا (دستانش را به نشانه تسلیم بالا می آورد): «باشه باشه. سندباد جان من اصلاً اشتباه کردم، این شغل منه که بده. والا! آخه دلایلی هم شد شغل؟ دیگه به دردم نمی خوره دنبال یه کار تازه می گردم.»

• پسر شجاع: «شغل فقط شغل خودم. که نه نوکری کسیو می کنم. نه مته سوباسا سر کسیو کلاه میذارم. تازه حق رو هم به حق دار می رسونم.»

خنده همه به صدا در می آید.

• پسر شجاع (با عصبانیت): «بخندین. شما چه می فهمین من چی میگم!»

• اسکرووچ (بعد از مدت ها): «جان تو آگه کل دلارای جعلیو بذارن دست راستمو. کل یوروهای جعلی رو هم بذارن دست چپم، شغل مزخرف و دُمده شرخری رو قبول نمی کردم.»

• سوباسا: «ولی پسر شجاع من به تو افتخار می کنم. یادمه اون زمان که دلال فوتبالیست بودم. خیلی از آدمای مثل تو به کارم میومد. آدم باید تو اون دور و زبونه مثل تو حواسش باشه شغلی رو انتخاب کنه که مثل شغل تو، توش نون داره! یعنی واقعاً آگه به جوونی برگردم قطعاً تغییر رشته می دم!»

• خاله ریزه (به ساعت نگاه می کند): «بابا بس می کنین یا نه؟ چند دقیقه دیگه سال تحویل میشه اونوقت ما هنوز نه دور سفره هفت سین نشستیم نه دعایی، چیزی... حنا جان پاشو تلویزیون رو روشن کن.»

حنا تلویزیون را روشن می کند. همگی دور سفره هفت سین جمع می شوند و دست به دعا می برند.

• پدر ژپتو (با چشمان بسته و صدای بلند): «خداوندا،

در این سال جدید، سلامتی همه هموطنان و

رزق و روزی برای همه مهیا کن. و به ما کمک کن تا به تولید ملی و رونق اقتصادی دست یابیم.»

• همه (به یک صدا): «الهی آمین!»

